

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

مجمع مدارس دانشجویی قرآن و عترت علیه السلام

مدرسه دانشجویی اهل بیت نبوت، کارگوه کودک



دانه سی و دوم تسبیح، سبحان الله

گردباد

نویسنده: پروین مبارک

موضوع: نترسیدن در هجوم سختی‌ها و پناه بردن به خدا، توجه به عظمت و استواری کوه که مثل مومن است در روایات، توجه به روحیه پذیرش شرایط و تغییر برنامه کلمات کلیدی: ناهار جمعه، اطراف شهر، کوه، باد شدید، زیر انداز، پنجره بخار گرفته، گردباد، طوفان، سبحان الله

داستان دهم سبحان الله: گردباد

نویسنده: پروین مبارک

تسبیح در این داستان از نوع تسبیح تعقیب نمازظهر است .

حاج آقا پشتیبان مردم هست ولی خودش نیاز به پناهی قوی دارد و حتی در برابر یک باد احساس نیاز به پناه می‌کند. در واقع نترسیدن در هجوم سختی‌ها و پناه بردن به خداست.

با توجه به روایت: المومن کالجبل الراسخ لا تحرکه العواصف، مومن مثل کوه است که انواع بادهای نمی‌توانند او را از جا حرکت دهند.

آماده سازی ذهنی

تا حالا غذایتان را بردید بیرون بخورید؟ خیلی خوب است مگر نه؟ من که خیلی دوست دارم زیر آسمان غذا بخورم می‌خواهید بدانید خانواده قصه ما غذایشان را کجا می‌خورند؟

متن داستان

حاج آقا صدر از اول هفته به بچه‌ها قول داده بود نهار جمعه را به اطراف شهر بروند.

ظهر جمعه شده بود. ماشین حاج آقا صدر در کوچه ایستاد. همسایه‌هایی که با حاج آقای صدر به نماز جمعه رفته بودند درحالی که تشکر می‌کردند از ماشین پیاده شدند.

صبا و صبورا بی‌صبرانه منتظر آمدن پدر بودند. هر از گاهی در خانه را باز می‌کردند و به کوچه سرک می‌کشیدند. صبا با دیدن ماشین پدر با خوشحالی گفت: «بابا آمد. بابا آمد.»

بابا سلام پرنشاطی کرد و گفت: «خداقوت. می‌بینم که همه چیز آماده است.» مامان و صبورا هم سلام کردند و با کمک هم وسایل را داخل ماشین گذاشتند.

حاج آقا صدر بچه‌ها را به دشتی سرسبز برد. دور تا دور دشت را کوه‌های سربه‌فلک‌کشیده فراگرفته بودند. در گوشه‌ای از دشت، چشمه‌ای آرام آرام می‌جوشید و جاری بود. باد نسبتاً شدیدی می‌وزید. صبا و صبورا با خوشحالی در آوردن وسایل کمک می‌کردند. حاج آقا صدر زیرانداز را از پشت ماشین بیرون آورد و پهن کرد. مادر هم قابلمه و سبذ ظرف‌ها را از داخل ماشین برداشت. باد کمی شدیدتر شد. چادر مادر و روسری دخترها خیلی

تکان می‌خورد. هنوز روی زیرانداز ننشسته بودند که باد زیرانداز را از جای خود بلند کرد و به چند متر آن طرف‌تر پرتاب کرد.

حاج‌آقا صدر گفت: «الله‌اکبر. چه باد شدیدی! فکر نکنم با این اوضاع بتوانیم اینجا بنشینیم. اگر اینجا بمانیم ناهارمان تبدیل می‌شود به گل و خاک و خاشاک!»

صبا با ناراحتی گفت: «یعنی باید برگردیم. پس ناهارمان چی می‌شود؟»

مامان با چهره آرام و مهربانش گفت: «می‌توانیم در ماشین غذا بخوریم. این هم یک تجربه جدید است.» همه قبول کردند و به درون ماشین رفتند.

تا مادر در قابلمه را باز کرد، بخار غذا کل ماشین را پر کرد و پنجره‌ها بخار گرفت. صبا شروع به نقاشی روی پنجره‌های بخارگرفته ماشین کرد. همین‌طور که داشت یک کوه بلند را می‌کشید، مادر بشقاب غذا را به او داد. صبا با یک «بسم‌الله» شروع به خوردن غذایش کرد. حالا دیگر باد خیلی پرسروصدا شده بود. حتی ماشین هم با باد تکان می‌خورد. صبورا گردبادی را در دوردست دید و گفت: «وای پدر جان چه گردبادی! چه به روز کوه می‌آید اگر گردباد به او بخورد؟ پدر جواب داد: «هیچ اتفاقی نمی‌افتد. کوه خیلی محکم و قوی است.» صبا گفت: «باباجان گردباد چیست؟» پدر گفت: «نگاه کن عزیزم. اون باد قهوه‌ای تیره که مثل یک لوله است و دورش خاک و خار و... است را می‌بینی؟ اون باد شدید است که سریع می‌چرخد. هر چه بزرگ‌تر باشد قوی‌تر می‌شود! نگاه کن الان دارد به طرف کوه می‌رود ولی کوه خیلی قوی و بزرگ است. گردباد هر چقدر هم شدید باشد نمی‌تواند آن را خراب کند.»

صبورا گفت: «پدر جان پس خیلی خوب است اگر از وسط دشت به سمت کوه برویم تا از این طوفان در امان بمانیم.» پدر که داشت ماشین را روشن می‌کرد تا به خانه برگردند گفت: «فکر خوبی است. کوه هم قوی است و هم از دیگران حمایت می‌کند.» مادر گفت: «چه خوب است مثل کوه باشیم. هم از سختی نترسیم و هم با هر قوتی که داریم به کمک دیگران کمک و پناه بدهیم.» پدر در حالی که ماشین را به طرف دامنه کوه هدایت می‌کرد و با صدای بلند فکر می‌کرد، گفت: «سبحان‌الله، ما دوست داریم پشتیبان مردم باشیم ولی خودمان نیاز به یک کوه قوی داریم... چون کوه باش استوار. سبحان‌الله.» و صبا هم با او گفت: «سبحان‌الله، سبحان‌الله!» و مادر و صبورا هم خندیدند.

فعالیت پیشنهادی:

فرض کنید که باد شدید دارد میآید هر کس یک جور پناه بگیرد وسط پناه گیری بازی را ننگه میداریم تا حالت هر کس رو ببینم و در مورد حالت که آیا می تواند نجات دهنده باشه صحبت می کنیم

فعالیت دیگر اینکه غذایتان را ببرید بیرون بخورید یا پشت بام یا حیاط یا پارک نزدیک خانه تان و حسابی خوش بگذرونید.

